

خیش و خیش‌خانه

مهدی علیایی مقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

مشهورترین کاربرد «خیش» را شاید بیشتر کسانی که با متن‌های کهن سروکار دارند از تاریخ بیهقی در خاطر دارند و در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد. فرهنگ‌های فارسی هر کدام به نحوی از «خیش» و «خیش‌خانه» تعریفی به دست داده‌اند که برخی از آن‌ها در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل «خیش» و «خیش‌خانه») نقل شده‌اند. در این مقاله بر آنیم تا به نحوه به‌وجود آمدن این دو ابزار برودتی و حتی‌المقدور سازوکار آن بپردازیم. گفتنی است ناجی معروف، محقق عرب، نیز در مقاله خود با عنوان «فصول من حضارة بغداد» در بخش «تکیف الهواء و تبرید البیوت ببغداد» براساس یافته‌های خود به سازوکار خیش و خیش‌خانه پرداخته‌است و ما در این مقاله به یافته‌های او نیز اشاره‌ای خواهیم داشت.

«خیش» واژه‌ای عربی است که به «نوعی پارچه کتان» گفته می‌شده و برخی از فرهنگ‌ها نوع نامرغوبی از آن را اراده کرده‌اند. سمعانی در ذیل «خیاش» که فروشنده «خیش» است از آن با تعبیر «کتان خشن» یاد کرده‌است (سمعانی ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۲۴۵). این پارچه که درحقیقت عنصر اصلی وسیله‌هایی است که پیشینیان برای دفع گرما از آن استفاده می‌کردند، با خشونت و زبری، احتمالاً بافتی نازک و تُنک داشته و با مرطوب کردن آن و عبور هوای گرم از آن باعث ایجاد هوای خنک در محیط بسته‌ای مثل اتاق می‌شده‌است، اما نحوه استعمال خیش به‌منزله وسیله‌ای برودتی به دو صورت بوده‌است:

یکی به صورت بادبزنی که دوزی در تکمله فرهنگ‌های عربی به آن اشاره کرده و چنین تعریف کرده است:

خیوش: بادبزنی‌هایی که از جنس خیش ساخته می‌شوند. قطعه‌ای از خیش، کم‌وبیش در حد اندازه سجاده، بر حسب مساحت اتاق تهیه می‌شود و در درون آن با چیزهای سختی که به راحتی تا نمی‌شوند، مانند گیاه دوح، پُر می‌شود، سپس در وسط اتاق آویخته می‌شود. آن‌گاه مردی در بالای اتاق می‌ایستد و آن را به آرامی می‌کشد و رها می‌کند و باز می‌کشد و از این طریق نسیمی تولید می‌شود و هوا خنک می‌گردد. و گاه خیش را به گلاب آغشته می‌کنند تا رایحه خوشی نیز با خنک کردن هوا از آن حاصل شود (دوزی ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۲۵۶).

و در ادامه در مدخل «مروحة الخیش» به مقامات حریری و وفیات الاعیان ابن خَلِکان ارجاع داده شده و در حاشیه از محیط‌المحیط تعریفی به دست داده شده که تقریباً همان است که شریشی در شرح مقامات حریری ذکر کرده است:

مروحة الخیش (بادبزنی خیش) پارچه‌ای خشن از کتان است، مانند بادبان کشتی، که اهل عراق از سقف خانه می‌آویزند و طنابی به آن وصل می‌کنند و هنگامی که مردی بخواهد بخوابد طناب را می‌کشد و نسیم خنکی از آن می‌وزد و رنج گرما را دور و خواب را خوش می‌کند و این همان چیزی است که حریری در «مقامه نجرانیة» خود آن را معما کرده (همان جا).

در «مقامه نجرانیة» حریری عبارت «و انشد ملغزاً فی مروحة الخیش» در ترجمه کهن فارسی مقامات حریری چنین ترجمه شده: «و برخواند لغزگوینده در بادبزن از جامه کتان - تُنک باف و ستر بُود -» (ص ۲۹۸). همین‌جا باید افزود که غزولی در مطالع البدور فی منازل السرور در باب «الأراییح الطیبة و المروحة و ما شاکل ذلک» سه نوع مروحه یا بادبزنی معرفی می‌کند که «المروحة الخیش» یا «بادبزنی خیش» یکی از آن‌هاست و آن دو تای دیگر «مروحة الأدییم» و «مروحة الخوص» است (غزولی ۱۲۹۹ هجری، ص ۶۴). غزولی ساخت این نوع بادبزنی از جنس خیش را به روزگار هارون الرشید (خلافت: ۱۷۰-۱۹۳ هجری) منتسب می‌کند. غالب فرهنگ‌های معاصر فارسی شاهد مشهور مذکور در تاریخ بیهقی را ناظر به همین معنی «خیش» دانسته‌اند:

در کوشک و باغ عدنانی فرمود تا خانه‌ای برآوردند خواب قیلوله را و آن را مُزَمَلها^۱ ساختند و خیش‌ها آویختند، چنان‌که آب حوض روان شدی و به طلسم بر بام خانه شدی و در مزملها بگشتی و خیش‌ها را تر کردی (بیهقی ۱۳۵۰، ص ۱۴۵).

وسیله دیگری که از خیش ساخته می‌شده در عربی گاه به آن «بیت‌الخیش» (یا بیت خیش)^۲ و در فارسی «خیش‌خانه» می‌گفتند. نام این وسیله ظاهراً از فرهنگ‌های عربی^۳ فوت شده و دوزی نیز، به‌رغم مدخل کردن آن، این معنی را ذکر نکرده‌است. این صورت همان است که مؤلفان برخی فرهنگ‌های فارسی به‌درستی به آن اشاره کرده‌اند: «در نسخه میرزا و در مؤیدالفضلاء خانه‌ای باشد که از جامه خیش سازند، دفع گرما را» (سروری ۱۳۳۲، ج ۱، ص ۴۹۵).

این صورت «خیش» ظاهراً چیزی شبیه پشه‌بند امروزی بوده و نحوه ساخت آن در کتاب‌های تاریخی مذکور است (← ادامه مقاله). این وسیله خنک‌کننده هوا احتمالاً تا حدودی متعلق به طبقه مرفهان اجتماعی و از لوازم آن بوده و ظاهراً طبقه‌های فرودست اجتماع قادر به تهیه آن نبوده‌اند. بدیهی است که به‌وجود آمدن چنین وسیله‌ای یک‌باره صورت نگرفته باشد و این ابزار نظیر بسیاری از ابزارهای ساخت بشر مسیر تکوین پیموده و یقیناً صورت‌های نخستین آن با صورت‌های بعدی متفاوت بوده یا دست‌کم سازوکاری ساده‌تر داشته‌است. طبری در تاریخ خود، منصور، خلیفه عباسی (خلافت:

۱. یاحقی و سیدی در تعلیقات خود بر تاریخ بیهقی، معنی «مزملها» را، براساس فرهنگ جهانگیری، «نوعی شیر آب» نوشته‌اند و در ضمن به تعلیقات ادیب پیشاوری و فیاض نیز اشاره کرده‌اند. ادیب آن را به معنی «خم و کوزه بزرگ» دانسته و فیاض هم به معنی «نوعی بادبزنی»، به این صورت که پارچه‌ای در اتاق می‌آویخته‌اند و برای سردی آن را نمناک می‌کرده‌اند (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۹۰۶). معنی فیاض از «مزملها»، درحقیقت همان معنایی است که فرهنگ‌ها از «خیش» به‌دست داده‌اند و نمی‌تواند درست باشد. «مزملها» که ضبط نسخه است، جمع «مزمله» است و معنی آن، چنان‌که ادیب ذکر کرده، «خم و کوزه بزرگ است»، نه آن‌چنان‌که یاحقی و سیدی، براساس فرهنگ جهانگیری گمان کرده‌اند «شیر آب». اصولاً مزمله‌ها، به‌عنوان یکی از وسایل برودتی، با سازوکاری که ناجی معروف (۱۳۵۱، ص ۴۶) بیان می‌کند برای خنک نگاه داشتن آب در نزد بغدادیان شناخته شده بوده و در متن بیهقی همین معنی «مزمله» در نظر است که آب با تمهیداتی به بام خانه می‌رفته و در ظرف‌های بزرگ مزمله خنک می‌شده و از آنجا به پارچه‌های خیش می‌رسیده و موجب تر شدن آن‌ها می‌شده‌است.

۲.

حِينَ هَيَاتُ بَيْتِ خَيْشٍ مِنَ الْوَصْ لَ لِأَبْوَابِهِ سَتُورُ الْبَهَاءِ

(جاحظ ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۷۸)

این شاهد با کمک نرم‌افزار الموسوعة الشعرية (المجمع الثقافي ۲۰۰۳) به‌دست آمد.

۳. در فرهنگ‌های کهن عربی تعریفی که از «خیش» به‌دست داده شده ناظر بر جنس خیش است که گفتیم نوعی کتان بوده‌است.

۱۳۶-۱۵۸ هجری)، را نخستین سازنده این ابزار ذکر می‌کند و از سازوکارهای برودتی پیش از منصور، که بی‌گمان الهام‌بخش وسیله‌ای بودند که بعدها اصطلاحاً «خیش» نامیده شد نیز سخن به میان می‌آورد. طبق گفته او پادشاهان ساسانی در روزهای گرم چنین خود را خنک می‌کردند:

علی بن محمد بن سلیمان هاشمی نقل کرد که پدرش محمد نقل کرده که اکاسره در تابستان سقف خانه‌ای را در هر روز با گل می‌اندودند و قیلوله ملک در آنجا بوده و پشته‌هایی از قصب و علف بلند و ضخیم آورده و پیرامون خانه بر هم انباشته می‌شده و تکه‌های بزرگ یخ در میان این پشته نهاده می‌شد و بنی‌امیه نیز چنین کردند (طبری، ج ۶، ص ۳۲۶).

و در باب نحوه ساخت خیش به دست منصور چنین می‌گوید:

و نخستین کسی که خیش را به کار بست منصور بود. برخی گویند در آغاز خلافت منصور خانه‌ای را برایش گل‌اندود می‌کردند و در آنجا قیلوله می‌کرد. ابویوب خوزی لباس ضخیمی را تر کرد و بر سبایک [ظاهراً: سبایک = سه‌پایه] انداخت و خنکی آن را احساس کرد و این کار را خوش داشت و گفت چه خوب بود اگر [پارچه] ضخیم‌تر از این می‌گرفتم که آب را بهتر نگاه دارد و خنک‌تر باشد، از این رو خیش را انتخاب کرد و قبه‌ای برایش قرار داد و خلفا از او این کار را فراگرفتند و چوب شریج را به جای سبایک [ظاهراً: سبایک] به کار بردند و بعد مردم فراگرفتند (همان جا).

طبری در جای دیگر کتاب خود تاریخ این اختراع را ۱۵۸ هجری ذکر کرده (طبری، ج ۸، ص ۸۳). اما ابراهیم بیهقی (درگذشت: ۳۲۲ هجری) صاحب المحاسن و المساوی در فصل «مساوی الاوائل» حجاج بن یوسف (درگذشت: ۹۵ هجری)، از امیران اموی، را نخستین کسی می‌داند که برایش خیش آویخته شده و برای افزایش برودت، یخ نیز در کنار آن به کار می‌رفته و از عبارت موجز بیهقی درست معلوم نمی‌شود این وسیله برودتی چه کیفیتی داشته (بیهقی ۱۹۰۲، ص ۳۹۴)، اما یقیناً با ساخته متسبب به منصور فرق داشته است.

نحوه ساخت خیش در روایت بلاذری در فصلی به نام «باب فی تلطیف الحرارة»، که در ذیل خلافت منصور پرداخته، با روایت طبری متفاوت است:

عبدالله بن مالک کاتب گفت: در یکی از شب‌ها عیسی بن علی گرمای شدیدی احساس کرد، ازاری را تر کرد و در آن خفت. صبحگاهان منصور به او گفت: «ای عمو، دیشب با این گرما چه کردی؟» گفت: «ازاری را تر کردم و در آن خفتم. حالم خوش بود و خوش خفتم.» [منصور] گفت: «من نیز، به خدا، فرمان دادم لباسی را تر کردند و در آن خفتم و همچنان حال خوشی دارم.» سپس منصور اندیشید و امر کرد کرباس‌هایی ضخیم و ستر را تر کردند

و بر سه تا چوب مثل سپایک [ظاهراً: سپایک] قرار دادند و زیر آن خفت. بعد عیسی بن علی را از آنچه ساخته بود باخبر کرد و عیسی نیز چنین کرد. چندی بعد گفت: «ای امیرالمومنین، کاش قبه‌ای هم قرار دهی و آن را با کرباس‌های تری از این دست بپوشانی و طاقه‌ها از کرباس قرار دهی که برای دفع گرما بهتر است و قیلوله و بیتوته را مناسب‌تر است». و منصور گفت: «یا چیزی جز آن». و منظورش جنس خیش بود که در آن قند و سایر کالاهای از مصر می‌آوردند. بعد این خیش‌ها را شست و پاک کرد و سپس تر کرد و قبه را با آن‌ها، که دوخت‌ودوز هم داشتند، پوشاند. این خیش‌ها رطوبت آب را بهتر نگاه می‌داشتند و دیر خشک می‌شدند. منصور امر کرد به جمع‌آوری خیش و خرید آن از تجار و به [حاکم] مصر فرمان داد در تهیه انواع خیش، و رسولی برای حمل آن فرستاد و آن‌ها را به‌کار برد و سایر مردم نیز چنین کردند. و از روزگار پدر مهدی قبه‌ای [از خیش] برای او مانده بود که از محل قیلوله به محل بیتوته برده می‌شد و از محل بیتوته به محل قیلوله و اولین کسی که خیش سفید به‌کار برد مهدی در روزگار خلافتش بود (بلاذری، ج ۴، ص ۲۴۱).

از این حکایت که درحقیقت فرایند نسبتاً دقیق شکل‌گیری خیش را می‌نمایاند برمی‌آید که عیسی بن علی، عموی منصور، نیز در ساخت خیش‌خانه سهیم بوده، حال آنکه طبری ابویوب خوزی را مخترع اصلی آن برمی‌شمرد. برای ما در اینجا چندان تفاوت نمی‌کند که چه کسی دقیقاً مخترع این ابزار است. به‌هرحال، آنچه از این روایت برمی‌آید اینکه خیش‌ها دارای نقوشی نیز بودند که بر آن‌ها دوخته می‌شده و اینکه ظاهراً رنگ خیش هم رنگ معینی بوده، زیرا رنگ سفید خیش مهدی (خلافت: ۱۵۸-۱۶۹ هجری) در تاریخ ذکر شده است.

بد نیست استطراداً اشاره کنیم که علاوه بر خیش، ظاهراً ساختن سقفی زیر سقف اصلی خانه از دیگر راه‌های ایجاد فضای خنک در خانه بوده و طبری هارون‌الرشید را، در دوران اسلامی، نخستین کسی می‌داند که در محل قیلوله برای دفع گرما چنین کرده است (طبری، ج ۸، ص ۳۵۶).

تا اینجا معلوم شد که وسیله برودتی خیش در شکل تکامل‌یافته خود دارای قبه نیز بوده است، یعنی می‌توان تصور کرد چیزی شبیه کله یا همان پشه‌بندهای روزگار ما با قبه‌ای در رأس خود، از جنس کتان نسبتاً خشن و ضخیم، در اتاقی نصب می‌شده و قابل حمل هم بوده است. در کتاب نشوار المحاضرة قاضی تنوخی (۳۲۷-۳۸۴ هجری) حکایتی هست که می‌تواند گویای نحوه کاربرد خیش در خانه‌های متمولان باشد:

برای ابو محمد قاسم بن محمد کرخی قصیده بلندی خواندم و در آن مدحش کردم، وقتی خواندن قصیده را تمام کردم، پسرش ابو عبدالله جعفر بن قاسم کرخی از خیشی که در صدر

مجلس بود خارج شد و گفت: ای شیخ، شرم نداری از اینکه با قصیده‌ای [پدرم را] مدح می‌کنی که از آن تو نیست؟ (تنوخی ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۳۵).

جای خیش در این حکایت صدر مجلس است و پیداست بزرگان در هنگام گرما در صدر مجلس خود خیش می‌نهادند و خود در آن می‌نشستند و ظاهراً زائران بدون پوشش خیش در مجلس می‌نشستند. قرائنی در دست داریم که گواه این است که در این نوع خیش برای ایجاد برودت بیشتر بادبزنهايي، بیرون یا درون خیش، به کار گرفته می‌شده‌است که به آن خواهیم پرداخت.

در کتاب الفرج بعد الشدة حکایتی در «باب من خرج من حبس» نقل شده که به نحو دقیقی سازوکار خیش و خیش‌خانه را در دربار عباسیان بیان می‌کند و در دو ترجمه فارسی کهن از این حکایت تفاوت جزئی، اما تعیین‌کننده، وجود دارد. در اینجا نخست متن عربی را با تلخیص نقل می‌کنیم و سپس دو ترجمه فارسی آن خواهد آمد.

در متن عربی الفرج بعد الشدة چنین آمده‌است:

كان في دار المقنتر بالله عريف على الفراشين... فقال: كان الرسم الذي تعرفه على كل عريف في الدار من الفراشين أن يدخل يوماً من الأيام، هو و من معه في عرافته، إلى دور الحرم، لرش الخيوش التي فيها. فبلغت النوبة إلى، يوماً كنت فيه مخموراً فدخلت و معي رجالي، إلى دار فلانة - و ذكر حظية جليلة من حظايا المقنتر بالله - لرش الخيش. فلعظم ما كنت فيه من الخمار، ما رششت قربتي و لم أخرج بخروج الرجال و قلت لهم: امضو فهايتوا قربكم لإتمام الرش فإذا رشتموا فأنبهوني، فأبى نائم هنا. و دخلت خلف الخيش إلى باب بادهنج^۱ تخرج منه ريح طيبة، فنمت و غلب على النوم، إلى أن جاء الفراشون ففرغوا من رش الخيش و خرجوا و لم ينبهوني. و تمادى بي النوم، فما انتبهت إلا بحرقة في الخيش، فقمت، فإذا أنا قد أمسيت و إذا صوت النساء في الخيش، فعلمت أنني مقتول إن أحسن بي، و تحيرت فلم أدر ما أعمل، فدخلت البادهنج، و كان ضيقاً فجعلت رجلي على حائطي البادهنج و تسلفت فيه و وقفت متعلّقاً أترقب أن يفطن لي فأقتل. فإذا بنسوة فرأشات يكنسن الخيش... و لم تزل حالي

۱. عبود الشاجي، مصحح کتاب، در شرح واژه «بادهنج» بعد از آنکه از شفاء الغليل نقل می‌کند که این واژه معرب و به معنی «بادگیر» و «بادخون» است، می‌افزاید: از بادهنج یا بادگیر در ایام تابستان استفاده می‌شود؛ وقتی که بغدادیان برای خلاصی از گرما به اتاق‌هایی پناه می‌برند که زیر زمین خانه ساخته می‌شود، در جایی که از خورشید فقط نور آن به آنجا می‌رسد و آن را «سرداب» می‌نامند که مفرد آن «سرداب» فارسی به معنی «آب سرد» است. این سرداب به بادهنج و بادگیر مجهز می‌شود. بادهنج حفره‌ای در دیوار است از بالا تا پایین، عرضش یک متر و عمقش آن اندازه که بدن انسان به آسانی بتواند در آن وارد شود. در بالای آن دهانه گشادی ساخته می‌شود که هوا را می‌گیرد و به پایین می‌کشد و وارد سرداب خنک می‌کند و چه بسا هوا را به چاهی هدایت می‌کنند و هوا از چاه می‌گذشت و به راه‌آب‌هایی که در صحن سرداب است وارد می‌شد و بغدادیان آن را «زنبور» می‌نامند.

تلك ألى أن انتبه المقتدر بالله فى السحر و خرج من الموضع. فلما كان من غدٍ نصف النهار جاء عريف آخر من الفراشين و معه رجاله فرشوا الخيش فخرجت فاختلفت بهم... (تنوخی ۱۹۷۸، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۴۰).

این حکایت در جوامع الحکایات (حدود ۶۳۰ هجری) عوفی چنین ترجمه شده:

و از نظایر و اخوات این حکایت که تقریر افتاد آن است که مهتر فراشی بود در سرای امیرالمؤمنین مقتدر خدمت کردی و... گفت: رسم ما در خدمت امیرالمؤمنین آن بود که هر روز مهتر فراشی با خیل خود در سرای حرم رفتی و خیش‌ها را آب زدندی و بر مراسم آن قیام نمودی. روزی نوبت من بود. با خیل خود در سرای حرم درشدم و آن روز مخمور بودم. یاران را گفتم من ساعتی بخواهم آسود. شما از خدمت خود فارغ آید مرا بیدار کنید تا یکجا رویم. ایشان به طلب آب برفتند و من در پس خیش‌خانه بخفتم و به سبب نسیم خوش که به من می‌رسید خواب بر من غلبه کرد و فراشان که در خیل من بودند بیامدند و خیش‌ها را تر کردند و چون از خدمت خویش فارغ آمدند از من‌شان فراموش [ظاهراً: فراموش] شد. مرا بیدار نکردند و هم آنجا بگذشتند و چون ایشان برفتند من آنجا خفته بماندم و چون بیدار شدم شبانگاه گشته بود و از خیش‌خانه آواز زنان می‌آمد. چون آن حال بدیدم از حیات خود نومید شدم و گفتم اگر مرا اینجا ببینند به‌جز هلاک کاری دگر نخواهد بود پس در بادخانه رفتم و آن جایگاهی تنگ بود، پای خود را بر دیوار خانه نهادم و در هوای آن معلق می‌بودم و چشم می‌داشتم که همین ساعت یکی را نظر بر من افتد و سبب هلاک من گردد تا بعد از نماز دیگر کنیزک فراش بیامد و آن جای‌ها را بیفشاند و مجلس لهو ساخته گردانید... پس هم آنجا صبر کردم تا آن‌گاه که روز روشن شد. و امیرالمؤمنین از آن موضع بیرون رفت و هوا گرم شد. فراشان بیامدند خیش‌ها را تر کردند. من با ایشان بیرون آمدم (عوفی ۱۳۷۰، ص ۷۵-۷۸).

در کتاب فرج بعد از شدت ترجمه دهستانی (۶۷۰ هجری)، که نزدیکی بیشتری با متن عربی دارد، چنین آمده‌است:

حکایت کردند که در سرای مقتدر هر [زمره‌ای را] از فراشان عریفی و مهتری بود... طایفه [ای] را از ایشان عریفی بود... گفت: رسم آن باشد در سرای خلیفه که هر روز مهتری از فراشان و جماعتی که در عرافت او باشند به‌نوبت در سراهای حرم روند و مشک‌های آب ببرند و خیش‌ها تر کنند. یک روز نوبت به من رسید و من مخمور بودم و بدان سبب رنجور. در سرای فلان حظیه از حظیه‌های امیرالمؤمنین رفتم با یاران خویش و مشک‌های پرآب درآوردند و من از سختی آن خمار مشک خویش بر خیش بردم^۱ و در خون خویش

۱. براساس متن عربی باید این جمله را چنین تصحیح کرد: و من از سختی آن خمار، مشک خویش بر خیش نزد. گفتنی است در بخش نسخه‌بدل‌ها هم در یک نسخه به‌جای «بردم»، «زدم» آمده‌است.

سعی کردم و در بادآهنجی در پس خیشی بخفتم و ایشان را گفتم: «چون شما این آب‌ها بر خیش‌ها [زنید بیرون روید و یک بار دیگر بیارید و چون کار تمام شود] مرا بیدار کنید تا با یکدیگر بیرون رویم.» [و در پس خیش در بادآهنج بخفتم و] چون فراشان فارغ شدند مرا بیدار نکردند [و بیرون رفتند] و من همچنان خفته بماندم تا شب و به حرکت خیش که بجنبانیدند بیدار شدم و آواز زنان شنودم و یقین کردم که اگر مرا ببینند بکشند. پس به بادآهنج بررفتم و در میان خیش پنهان شدم و معلق به میان زمین و آسمان بایستادم. و بادآهنج تنگ بود، پای به دیوار باز نهادم و ساعت تا ساعت چشم می‌داشتم که نظرشان بر من افتد و در حال به کشتن من فرمان دهند... هم بر آن حالت بودم تا آن‌گاه که وقت سحر بود. مقتدر بیدار شد و از آن موضع بیرون رفت. و دیگر روز، نماز پیشین، مهتری دیگر با فراشان و یاران خود برای تر کردن خیش درآمدند و... (دهستانی ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۲۳).

پیش از مقایسه ترجمه‌ها باید متذکر شد که این حکایت حاکی از این است که اختراع متناسب به منصور تا روزگار مقتدر (خلافت: ۲۹۵-۳۲۰ هجری) دیگر شکل تکامل‌یافته‌ای به خود گرفته و جزء تشریفات جاافتاده دربار خلفای عباسی و احتمالاً سایر حاکمان جهان اسلام شده، چنان‌که افراد معینی از فراشان موظف به رتق و فتق همین خیش‌ها اعم از تر کردن و رفت و روب و نظایر آن‌ها بوده‌اند.

از مقایسه این دو ترجمه چیزی که زود به چشم می‌آید ترجمه عوفی است که «خیش‌خانه» را معادل «خیش» قرار داده، حال آن‌که دهستانی همان لفظ «خیش» را به‌کار برده‌است. در متن‌های فارسی ظاهراً گاه «خیش» به معنی «خیش‌خانه» نیز به‌کار رفته، چنان‌که از این بیت ظهیر فاریابی مستفاد می‌شود:

مرا که در مه دی کسوت سمور نبود گه تموز ندارم امید خرگه و خیش

(۱۳۸۰، ص ۲۱۲؛ نیز ← ادامه مقاله)

اگرچه «خیش» در این حکایت به معنی جنس خیش، که همان کتان است، هم به‌کار رفته و عوفی نیز همان لفظ «خیش» را برای آن به‌کار برده، اما آنجا که سخن از وسیله برودتی خیش است، عوفی برخلاف دهستانی، مانند جاهای دیگر کتاب خود، اصطلاح «خیش‌خانه» را به‌کار می‌برد که ذکر خواهیم کرد. این به نظر ما در این مورد به‌خصوص حاکی از دو تلقی متفاوت مترجمان فارسی یا کاتبان عربی حکایت از وسیله برودتی «خیش» است و اگر بپذیریم که دهستانی واقعاً در قرن هفتم کتاب خود را ترجمه کرده‌است، آن وقت اختلاف تلقی او با عوفی که تقریباً هم‌عصر است قابل تأمل خواهد بود. این دو تلقی متفاوت مشخصاً آنجا بیشتر نمود دارد که در ترجمه عبارت: «فما

انتبهت إلا بحركة فى الخيش» دهستانی می‌گوید: «و به حرکت خیش که بجنبانیدن بیدار شدم». عبارت عربی گویای این است که مهتر فراشان بر اثر حرکت زنانی که در درون خیش بودند بیدار شده بود. یعنی او که کنار اتاقک ساخته‌شده از کتان خیش یا همان خیش‌خانه خوابیده بود با ورود کسانی به داخل آن و حرکتی که احتمالاً از جابه‌جایی یا نظایر آن ایجاد شده بیدار شده و خود را مخفی کرده‌است. ترجمه نه‌چندان وفادارانه عوفی^۱ نیز همین را می‌رساند. او می‌گوید: «چون بیدار شدم شبانگاه گشته بود و از خیش‌خانه آواز زنان می‌آمد» و این خیش‌خانه چنان بوده که مانع دیده شدن مهتر فراشان می‌شده. اما دهستانی یا کاتب عربی متن او ظاهراً بلکه یقیناً از خیش تلقی یک بادبزین را دارد که با جنباندن آن به‌دست زنان حرم مهتر فراشان را بیدار کرده‌است. این تلقی متفاوت درجای دیگری از ترجمه دهستانی نیز به چشم می‌خورد، اما ما نخست متن عربی حکایت قاضی تنوخی را نقل می‌کنیم:

استسلف موسى بن عبدالمك من بيت مال الخاصة مالا إلى أجل قريب و ضمن للمتوكل أن يرده فى الأجل فجاء الأجل و لم يحمل المال فغضب المتوكل من مدافعته و قال لعبيد الله بن يحيى... وقع إليه... و أنفذ التوقيع مع عتاب بن عتاب و مره أن يطالبه... فبادر بعض الخدم إلى موسى فأخبره بذلك فجلس ينظر فى وجوه يرد منها المال و صار إليه عتاب بالتوقيع مختوماً و كان يوماً شديد الحر و قد انتصف النهار و موسى فى خيش، فى حجرة من ديوانه، و فيه مروحة، يتناوب عليه فراشان يروحانه و فى يد موسى كتاب طويل يقرأه، فجلس، و أكتب موسى على الكتاب يتشاغل به عن خطاب عتاب و أصاب عتاب برد المروحة و الخيش فنام و استثقل... (همان، ج ۱، ص ۳۸۹ و ۳۹۰).

دهستانی در ترجمه این حکایت آورده‌است:

در روزگار خلافت متوکل موسى بن عبدالمك که صاحب‌دیوان خراج بود از بیت‌المال خاصه متوکل مالی جلیل قرض کرد تا در مدت نزدیک بازرساند، و روزگاری دراز بر این بگذشت و این مال با بیت‌المال نفرستاد... یک روز متوکل... فرمود... عبيدالله بر آن موجب توقیعی بنوشت و عتاب‌بن عتاب را به مطالبه آن مال بفرستاد... بعضی از خدمتکاران پیش از آنکه عتاب به نزدیک موسى رسد این خبر بدو رسانیدند، و موسى اندوهناک شد و بنشست و در توجیه آن مال تفکر می‌نمود که عتاب درآمد و این توقیع سربه‌مهر بیاورد. و آن روز [روزی به‌غایت گرم بود] و موسى در دیوان در حجره‌ای [نشسته بود که] در وی مروحه‌ای از جنس خیش آویخته بودند و دو فراش به‌نوبت آن مروحه می‌کشیدند و جایگاه خنک بود.

۱. میزان وفاداری عوفی البته وقتی واقعاً معلوم می‌شود که مطمئن شویم نسخه عربی الفرج بعد الشدة که در دست ماست همان است که عوفی در اختیار داشته.

چون عتاب دررفت نامه‌ای دراز در دست موسی بود و وی به مطالعه مشغول. عتاب بنشست و آن توقیع بر دوات موسی بنهاد تا چون او از قرائت فراغت یابد مطالعه کند. و عتاب همچنان نشسته، از خوشی آن جایگاه و استراحتی که یافت و به ترویجی که از آن مروحه حاصل بود در خواب شد... (همان، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۷۶).

در متن عربی حکایت عتاب وقتی به حجره موسی بن عبدالملک می‌رسد او در میان خیشی است که دو فراش، بیرون یا درون آن، با بادبزی فضای داخلی خیش را خنک‌تر می‌کنند: «و موسی فی خیش، فی حجره من دیوانه، و فیه مروحه، یتناولها فراشان یروحانه» گویای این است که اتاقک ساخته از کتان خیش یا همان خیش‌خانه در شکل‌های بعدی خود در میان خلفای پس از منصور برای ایجاد برودت بیشتر دارای بادبزی هم درون آن خیش بود تا با ایجاد نسیم مصنوعی فضای درون اتاقک خیش را خنک کند، درست مثل کاری که کولرهای آبی در روزگار ما به نحو دیگری می‌کنند. به هر حال، ترجمه دهستانی آنجا که می‌گوید: «موسی در دیوان در حجره‌ای [نشسته بود که] در وی مروحه‌ای از جنس خیش آویخته بودند و دو فراش به‌نوبت آن مروحه می‌کشیدند» ترجمه‌ای نیست که مطابق متن عربی در دست ما باشد. این نشان‌دهنده تلقی متفاوت دهستانی یا متن عربی در دست او از خیش است. در متن عربی «بادبزن» (مروحه) و «خیش» دو چیز مستقل است، اما دهستانی «مروحه‌ای از جنس خیش» ترجمه کرده که با متن عربی ما آشکارا متفاوت است. جالب اینکه در ترجمه عوفی از این حکایت نیز که قدری با متن عربی در دست ما متفاوت است باز اصطلاح «خیش‌خانه» و همچنین «خرگاه» به کار رفته است:

عتاب برسد و موسی در خرگاه خویش بنشسته بوذ و آن را تر کرده بودند و دو فراش به‌نوبت باذ می‌کردند و برون می‌آوردند و موسی دوات نهاده بوذ و نامه درازی می‌نوشت. عتاب درآمد و خدمت کرد و مثال بر کنار دوات موسی نهاد و بنشست و موسی خود را مشغول کرده بوذ. ساعتی بوذ از خنکی هوای خیش‌خانه خواب بر عتاب افتاد (عوفی ۱۳۳۵، ص ۱۶۶ و ۱۶۷).

اگر از ابهام عبارت «دو فراش به‌نوبت باذ می‌کردند و برون می‌آوردند» بگذریم، عوفی در اینجا «خرگاه» را معادل «خیش‌خانه» به‌کار برده و این با شاهی که از ظهیر فاریابی پیش‌تر نقل کردیم تأیید می‌شود.

به‌هرحال، چیزی که مسلم است این است که متن دهستانی و احتمالاً متن عربی در اختیار او شکل بادبزی خیش را به‌جای شکل اتاقکی یا خرگاهی خیش از متن تلقی

کرده‌اند و این امر احتمالاً ناشی از ناآشنایی با صورت اتاکی خیش است، اما متن عربی در اختیار ما آشکار خیشی را در ذهن ترسیم می‌کند که ساخت آن منتسب به منصور عباسی است.

ناجی معروف، به اختصار از عیون الانباء ابن ابی اصیبعه بنا بر قول یکی از کاتبان نقل می‌کند که روز بسیار گرمی نزد بختیشوع بن جبرائیل [ظاهراً: جرجیس]، طبیب هارون الرشید، رفتیم. او در مجلسی پوشیده به چند طاقه خیش در میان قبه‌ای که جل‌هایی از قصب مظهر به دیبقی بر آن افکنده بود نشسته بود و این جل‌ها با گلاب و کافور و صندل آغشته بود. بختیشوع جبه و ردایی از خز پوشیده بود و من از لباسش [در چنین هوایی] عجب داشتم. وقتی به قبه درآمد سرمای شدید احساس کردم. او خندید و امر کرد برای من نیز جبه و خز بیاورند (معروف ۱۳۵۱، ص ۶۴). بنا بر یافته ناجی معروف، این بختیشوع در تکامل گسترش ابزار خیش و خیش‌خانه نقش بارزی دارد و باز از عیون الانباء نقل می‌کند که او برای میهمانی متوکل در تابستان دستور داد هرچه خیش در سامراء هست خریداری شود و نجاران و محترفه را گماشت که برای تمام صحن‌ها و حجره‌ها و مجلس‌ها و مستراح‌ها خیش تعبیه شود؛ به‌طوری‌که خلیفه جایی در خانه بدون خیش نباشد (همو، ص ۴۵). این روایت نشان‌دهنده نوعی از کاربرد خیش است که ظاهراً بی‌اینکه اتاکی را بسازد در فضاهای مختلفی نصب و به نحوی موجب تلطیف هوا در روزهای گرم تابستان می‌شد.

منابع

- بلاذری، احمد بن یحیی بن جبار (بی‌تاریخ)، فتوح البلدان، الجزء الرابع، نشره و وضع ملاحقه: صلاح‌الدین المنجد، مکتبه النهضة المصرية، قاهره.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، مشهد.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، جلد ۲، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها: محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، سخن، تهران.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد (۱۹۰۲ میلادی)، المحاسن و المساوی، به اهتمام فریدریش شوالی، ی. ریکرشه، گیسین.
- تنوخی، ابوعلی المحسن بن ابی‌القاسم (۱۳۹۱ هجری)، نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، الجزء الثاني، تحقیق عبود الشالجي، دار صادر، بیروت.

تنوخی، ابوعلی المحسن بن ابی القاسم (۱۳۹۸ هجری)، الفرج بعد الشده، الجزء الاول و الثاني، تحقیق عبّود الشالجي، دار صادر، بیروت.

جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر (۱۳۸۴ هجری)، الرسائل، الجزء الاول، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الخانجي، قاهره.

دوزی، رینهارت (۱۹۸۱ میلادی)، تکملة المعاجم العربيه، ترجمه د. محمد سليم النعیمی، الجزء الرابع، الدار العربيه للموسوعات، منشورات وزارة الثقافة و الاعلام، الجمهورية العراقية.

دهستانی، حسین بن اسعد (۱۳۶۳)، فرج بعد از شدت، مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی، جلد اول، اطلاعات، تهران.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ هجری)، الانساب، الجزء الثاني، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی، مرکز الخدمات و الابحاث الثقافية، دار الجنان، بی جا.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (بی تاریخ)، تاریخ الامم و الملوك، الجزء السادس، راجعه و صححه و ضبطه: نخبه من العلماء، مؤسسة الأعلمی، بیروت.

ظهير فاریابی، طاهر بن محمد (۱۳۸۰)، دیوان ظهير فاریابی، تصحیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، قطره، تهران.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۳۵)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، گراور نسخه‌ای که در زمان مؤلف «اوایل قرن هفتم هجری» نوشته شده، به سعی و اهتمام محمد رمضان، کلاله خاور، تهران.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۷۰)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزو اول از قسم چهارم، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق مظاهر مصفا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

معروف، ناجی (۱۳۵۱ هجری)، «فصول من حضارة بغداد»، المورد، المجلد الاول العددان ۳-۴، ص ۳۵.

غزولی، علاءالدین علی بن عبدالله البهائی (۱۲۹۹ هجری)، مطالع البدور فی منازل السرور، جلد ۱، اداره الوطن، بی جا.